



خیلواکی

استقلال

www.esteqlaal.net

۱۹ نوامبر، ۲۰۲۴

داکتر زمان ستانیزی

استاد الهیات و عرفان در پوهنتون مطالعات عالی پسیفیکا - کلیفورنیا

طرح بدفرجام تجزیه افغانستان زیر نقاب فدرالیزم

استقلال - خیلواکی: ((این تحلیل عالی و علمی بدون تردید با تحقیق، استناد و درایت دانشمندی

چون داکتر زمان ستانیزی استوار است که چند سال قبل تحریر یافته است و نه تنها در زمینه حوادث جانگدازی روشنی می اندازد که بر ملت های مختلفه در جهان عارض گردید، بلکه آنچه بر ملت نهایت مظلوم افغانستان هم با تکرر اقوامی که در عرصه های تاریخ با صلح و همزیستی مسالمت آمیز زیست باهمی داشتند، جبراً و قهراً تحمیل گردید.

بنا بران، مطالعه و شریک ساختن چنین معلومات مهم و آفاقی در مورد جهان و سر زمین زیبای مردم افغانستان عزیز از ضروریات شمرده شده و نهایت آموزنده میباشد.))

آینه تاریخ:

بعضی ها آینه تاریخ را صاف می کنند تا کم و کاست خود را در آن دیده خود را اصلاح کنند. برخی دگر خود را چنان کامل و افتخار آفرین می بینند که اگر آینه تاریخ زشتی های شان را بر رخشان بکشد، آینه را می شکنند، ولی خود را نمی شکنند. سپس همین ها تکه های شکسته آینه تاریخ را طوری پهلوی هم می گذارند که در باز نویسی تاریخ صرف تصویر منیت، انانیت، کبر و خودپسندی خودشان منعکس گردد.

بزرگترین فاجعه تاریخ بشریت به نام نامسمای جنگ جهانی دوم به قیمت جان بیش از ۶۰ میلیون انسان تمام شد که ۴۵ میلیون آنها افراد ملکی بودند و بیش از ۱۵ میلیون معیوب و معلول را در ویرانه های هولناک اروپا به جا گذاشت. صرف آن وقت بشر که خدا را گم کرده بود، ولی خود را هنوز نیافته بود از شر خود شرمید و سر به گریبان فرو برد. بر صفحه وجدان جمعی صرف یک کلمه با سوالیه نوشته بود: چرا؟

مردم دنیا، لاف‌اروپیایان با عبرت از تاریخ کوشیدند پرسش «چرا؟» را جواب بدهند. آنها در ادیت دانستند که ملی‌گرایی اشتباه بزرگ بود و ملی‌گرایی آمیخته با فاشیزم برتری نژادی اشتباه بزرگ‌تر. برای حل این مشکل و تداوم صلح سازمان ملل متحد را بنیاد نهادند. برای اینکه هم‌رنگی را جانشین تفوق‌گرایی سازند، بازار مشترک اروپا را تشکیل دادند که راه را برای اتحادیه اروپا هموار ساخت. اروپایی‌ها دگر به کنایه نمی‌گویند که آلمان را آن قدر دوست دارند که جای یک آلمان خواهان وجود چند آلمان هستند. اتحاد آلمان هسته اتحاد اروپا گردید و حالا یک قاره چندملتی و چند مذهبی در برابری باهم چنان زندگی می‌کنند که گویی همه یک ملت بزرگ اروپایی هستند.

باید از اروپایی‌ها آموخت که رفا و رستگاری در هم‌گونی، هم‌رنگی و هم‌پذیری است که می‌توان در ائتلاف و اتحاد خود را بزرگ‌تر تعریف کرد، نه اینکه در گرایش به هویت‌های قومی، زبانی، منطقه‌یی، مذهبی به تجزیه رو آورد و کشورهای خود را کوچک‌تر، محتاج‌تر و ضعیف‌تر ساخت.

فاشیزم از خودمنکر در افغانستان:

در افغانستان برخی سیاسیون عاقبت نیندیش به هر مسأله سیاسی فقط و فقط از نگاه برتری‌های نژادی، قومی، زبانی و مذهبی می‌نگرند و ناخودآگاه فاشیزم دیرمانده قرن بیست را در لباس «افتخارات» فرهنگ، زبان و قوم به مردم عرضه می‌دارند. اینها که فاشیزم را در دگران می‌بینند ولی در خود از آن انکار می‌کنند اذهان آسیب‌پذیر پشتون و تاجک، هزاره و اوزبک و شیعه و سنی را بیشتر در معرض سرایت آفات مهلک فاشیزم قرار می‌دهند. مصیبت «برتری‌خواهی» فاشیزم که اروپا را صد سال پیش به خاک و خون کشاند، امروز تمامیت ارضی افغانستان را تهدید می‌کند.

بدیهی است همه در آئینه تاریخ یک‌سان نمی‌نگرند. در سیطره ظلمت ذهنی و عاقبت نیندیشی معامله‌گران مادروطن تجزیه کشور بازی طفلانه بیش نیست. اینها اگر به سنگینی کلمه «تجزیه» در سیاق تاریخ معاصر توجه کنند، خواهند دید که تجزیه کشورها میلیون‌ها انسان را در قعر دریا‌های خون و تباهی فرو برده است و آنهایی که زنده مانده اند برای سال‌های متمادی در قهر کابوس ظلمت بی‌پایان بر خاک سیاه نشسته اند. این صرف یک شعار اغراق‌آمیز نیست، بل احصاییه و ارقام خسارات جانی در این رابطه بر فاجعه بشری به نام تجزیه طلبی شهادت می‌دهد.

تاریخ خونبار تجزیه طلبی:

به استثنای چکوسلواکیا، راه تجزیه هر کشور دیگر از میان حمام خون گذشته که شدت و وحشت آن چند و چندین برابر خونریزی‌های جنگ‌های داخلی و تهاجمات خارجی چهارونیم دهه اخیر افغانستان‌اند:

- تجزیه هند و پاکستان در ۱۹۴۷ بیش از یک میلیون کشته و بیست میلیون آواره به دو جناح سرحد به جا گذاشت تا خواب علی جناح به حقیقت پیوست.
- در تجزیه پاکستان و بنگله دیش در ۱۹۷۱ سه میلیون مسلمان بنگالی کشته شدند. نظامیان و جماعت اسلامی طرفدار پاکستان بالای چهارصد هزار زن بنگالی تجاوز جنسی دسته جمعی کردند تا ذوالفقار علی بوتو به صدارت رسید.
- در کوشش ناکام تجزیه بیافرا در سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۶۲ در جمع حدود سه میلیون مردم بیافرا و نایجیریا کشته شدند. از زخمیان و آوارگان احصاییه دقیق در دست نیست.
- در آغاز تجزیه ترکیه عثمانی در ۱۹۱۵ قریب به یکونیم میلیون ارمنی قتل‌عام شدند.
- در زمان علامت گذاری سرحدات برای تجزیه ترکیه عثمانی صدها هزار ترک، البانی، بوسنیایی، سرکیسی، مسلمانان سرب‌نژاد، مسلمان یونانی نژاد و پوماک‌ها خود را در سرزمین‌های با اکثریت‌های نژاد، زبان، دین، یا مذهب متفاوت، مخالف یا متخاصم یافتند که اکثرشان قتل‌عام شدند تا کشورهای نوظهور ادعای اکثریت‌های نژادی یا مذهبی را خود را ثابت کرده بتوانند.
- کوشش ناکام ترکان عثمانی برای جلوگیری از تجزیه امپراتوری‌شان شامل پنجاه هزار کشته، یکصد هزار زخمی، ۱۱۵ هزار اسیر، ۷۵ هزار وفيات امراض ساری زمان جنگ بود که در جمع بیش از ۳۴۰ هزار کشته و زخمی را به جا گذاشت.
- در تجزیه یوگوسلاویا بین سال‌های ۱۹۹۱ تا ۲۰۰۱ تنها در کرواتی ۳۱۲ هزار بوسنیایی و هرتزگووینایی، ۲۵۰ تا ۵۰۰ هزار جیبیسی رومانی و ۱۹۰۰ داغیان مورمن کشته شدند. در بوسنیا ۳۵۰ هزار تن که اضافه از ۹۷ هزار آن مردم ملکی بودند، و قریب به ۵۰۰ هزار کرواتی از طرف سربستانی‌ها کشته شدند. تلفات صدها هزار سربستانی، کاسوار، مقدونی، مانتی‌نگرو و دگر اقلیت‌ها شامل این ارقام نیستند.
- مبارزات تجزیه طلبی ناکام ۳۶ ساله تمیل ایلام در سریلانکا بین سال‌های ۱۹۸۳ تا ۲۰۰۹ در جمع اضافه از ۶۰ هزار کشته، ۱۳۰ هزار زخمی، بیش از ۱۰۰ هزار تلفات ملکی، ۱۴۶ هزار مفقودالایر، و حدود ۸۰۰ هزار آواره و بی‌خانمان به جا گذاشت.

• آزادی ایریتریا در تجزیه حبه بین سال‌های ۱۹۶۱ تا ۱۹۹۱ به قیمت جان قریب به یکصد هزار کشته تمام شد.

• تجزیه سودان جنوبی بین ۲۰۱۳ تا ۲۰۱۵ بیش از ۴۰۰ هزار کشته و بیش از چهار میلیون آواره به‌جا گذاشت. ولی جنگ بین فرقه‌های مذهبی مختلف حتی بعد از تجزیه سودان هم پایان نیافت.

• تعداد کشته‌شدگان در جنگ‌های تجزیه تیمور شرقی بین سال‌های ۱۹۷۵ تا ۱۹۹۹ را قریب به ۸۰۰ هزار تخمین می‌کنند که قریب به نصف نفوس آن کشور را تشکیل می‌دهد.

اگر بُعد خارجی تجزیه را در نظر بگیریم کشورهای چون ویتنام، کوریا، یمن و آلمان به سبب رقابت ابرقدرت‌ها به شمال و جنوب یا شرق و غرب تجزیه شدند و میلیون‌ها انسان در این جنگ‌های پایان‌ناپذیر جان داده‌اند. مداخله صریح کشورهای خارجی در جنگ‌های نیابتی به منظور تجزیه کشورهای دیگر همچنان تباه‌کن است.

این آمار و احصایه بیانگر دو پیام صریح و روشن هستند:

۱- در بیشتر این موارد تجزیه نتیجه ناکامی نظام فدالی بوده که ادعای نوشته‌های قبلی بنده را ثابت می‌سازد. (مراجعه شود به «فدرالیزم تجزیه را تضمین میکند» - <http://stanizai.com>)

۲- در هیچ کدام این موارد تجزیه بهبود قابل وصف سیاسی، اقتصادی یا مدنی در زندگی مردم به میان نیاورده است. برعکس، کشورهای کوچک محاصل تجزیه در کنار کشورهای بزرگ‌تر کم‌اهمیت و کم اعتبار قرار گرفته‌اند.

عواقب نافرجام تجزیه افغانستان:

خیال شوم تجزیه افغانستان نه تنها به مراتب خونبارتر از همه مثال‌های بالا خواهد بود، بل به دلایل ذیل و به احتمال قوی تمام منطقه را به مجمر سوزان جنگ منطقه پی خواهد کشاند:

• ساختار اجتماعی افغانستان همه ابعاد اختلافات زبان، قوم، مذهب، منطقه و نژاد را در بر دارد و سیاست‌مداریان افغانستان به اندازه کافی تخم نفاق و نفرت بین مردم کاشته‌اند که آتش خانمان‌سوز با اندک جرقه شعله‌ور خواهد شد.

• جنگ‌سالاری موروثی و بهره‌برداری دیگران از آن به تداوم خونریزی‌های بی‌پایان خواهد افزود. شرم آورتر اینکه نسل‌های جدید وراثت جنگ‌سالاری را به صفت داعیه‌هویت‌های زبانی، نژادی یا منطقه‌پی می‌پذیرند که این کار از ظهور احزاب سیاسی اندیشه‌محور جلوگیری می‌کند.

• هر کشور همسایه افغانستان به طرفداری یا برضد یک یا چند گروه دگر از مردم افغانستان جبهه‌گیری خواهند کرد و با صدور اسلحه به گروه‌های نیابتی‌شان جنگ داخلی را شعله و رتر خواهند ساخت.

• مداخله نظامی در افغانستان به سرعت با وعکس العمل مداخلاتی متقابل، رقابتی و نیابتی گسترده بین کشورهای چون ایران امروزی، عربستان سعودی، پاکستان و هند، و احتمالاً ترکیه و اسرائیل روبرو خواهد شد. در صورت مداخله کشورهای مسلح هسته‌یی، ابرقدرت‌ها بی‌غرض نمی‌مانند که فرجام کار را خود قیاس کرده می‌توانید.

دلایل نامحتمل بودن تجزیه افغانستان:

نظر به دلایل بالا اگر سیاست افغانستان به فدرالیسم و پیامد تجزیه اجتناب ناپذیر از آن کشانیده می‌شود، تلفات جانی آن را می‌توان بین سه تا پنج ملیون تخمین زد. هر سیاستمدار یا «رهبر» که برای رسیدن به اهداف سیاسی در برابر احتمال چنین خسارت جانی بی‌تفاوت می‌ماند و با شعارهای عوام فریبانه جان میلیون‌ها انسان را به مخاطره می‌اندازد با کمبود شدید عاطفه، عقل و تدبیر دچار است و شایسته پیروی نیست. پیروان هیتلر، موسولینی و فرانکو به این حقیقت زمانی فهمیدند که «کار از کار تیر شده بود»، ولی برای مردم افغانستان هنوز سر وقت است. فرض محال پیش‌بینی همه این احتمالات نامحتمل به طور سحرآمیز به وقوع نپیوندد و حتی بدون یک فیر تفنگ، میلیون‌ها شهروند با درک شعور سیاسی بلند حاضر شوند که پلان تجزیه افغانستان را بپذیرند، موانعی به بلندی قله‌های هندوکش سر راه چنین طرح موجودند که عبور از آنها محال به نظر می‌رسد:

۱- اختلاف‌های مذهبی در ساختار سیاسی گاه به سطح آشتی ناپذیری بروز می‌کند؛ مثلاً بین هندو و مسلمان، کاتولیک و ارتودوکس یا مسلمان و مسیحی. به این سبب جدا کردن فرقه‌های مذهبی اقلاً در اصول آسان به نظر می‌رسند؛ چون گروه‌های مذهبی با هم آمیزش خانوادگی ندارند. ولی تفاوت‌های زبانی در جامعه مثل افغانستان بیشتر به رنگ گل‌های یک باغ به زیبایی آن می‌افزاید، از قرن‌ها پیش در سطح خانواده‌های مختلط مشهود است و صدها هزار نه، بل میلیون‌ها خانواده به اساس ازدواج از اعضای دو یا چند هویت زبانی مختلف تشکیل شده‌اند. جدایی اینها اصلاً ممکن نیست؛ مثلاً یک خانواده با خانم پشتون و شوهر تاجیک را نمی‌توان به معیار هویت زبان به یکی یا دیگری از ایالات زبانی «فدرالی» مرتبط ساخت، یا خانواده‌های مختلط مثلاً اوزبیک و نورستانی یا هزاره و ترکمن، یا اطفال چنین خانواده‌ها که ممکن خود را با هر دو هویت زبانی پدر و مادر متعلق بدانند، یا به طور مثال پشتون‌ها یا اوزبک‌هایی که از روی ضرورت محیط‌داری زبان شده‌اند، یا نورستانی‌های که پشتو زبان شده‌اند و اینجاست

که خیال‌پردازی «تیوریک» با واقعیت مردمی در تناقض قرار می‌گیرد. افغانستان که آسیای میانه دوران استالین نیست که هویت‌های مصنوعی «ملت» را از روی سیاست استبداد زمانه بالای مردم تحمیل کرد.

۲- استالین میلیون‌ها پولندی، روس و آلمانی را به زور برچه و تفنگ به سایبیریا و آسیای میانه منتقل کرد که بیشترشان از سردی و قحطی مردند. هیتلر برای پاک‌سازی نژاد «آرین» میلیون‌ها رومنی و یهودی را در کوره‌های آتش سوختاند. آیا فاشیست‌های افغانستان، از هر قماش‌هایی که باشند، برای عملی کردن طرح نامحتمل خود به چنین فجایح مبادرت خواهند ورزید؟

۳- صرف نظر از هر دلیل دیگر ساختار مختلط اشتغالی جامعه سنتی افغانستان متضمن ناکامی و هوشدار از احتمال وقوع بزرگ‌ترین فاجعه بشری در منطقه است. سرنوشت میلیون‌ها مردم روستایی و کشاورز با زبان‌های مختلف از قرن‌ها بدین سو در قریه‌ها و روستاهای افغانستان باهم و بین هم زمین و زمین‌داری کرده‌اند. انتقال یا معاوضه دارایی‌های غیرمنقول چون زمین و باغ اکثریت نفوس روستایی افغانستان را به مرزهای خیالی ایالات «فدرالی» کار آسان نیست. مثال‌های بالا می‌رساند که بازی با بافت و ترکیب جامعه سنتی افغانستان به مثابه تور دادن لانه زنبور خواهد بود که همه را نابود خواهد کرد.

اثرات هویت‌سازی روسی در افغانستان:

در آسیای میانه اکثریت هویت‌ها نژادی قومی‌اند به استثنای هویت تاجیک که به مفهوم تاجیک-تازی-تازی- (عرب) زمانی هویت قومی بود. (الطبری - تاریخ الرسل والملوک، جلد دوم، صفحه ۱۵۰۸ بخش ۱۳) ولی به مرور زمان در اثر آمیزش اعراب متوطن در منطقه با اقوام دیگر با یک هویت مختلط عربی آریایی «عرب‌زاده که در عجم کلان شود» (مثنوی کلاله خاور) تبدیل شد که بیشتر «در بلاد به تجارت و صناعت و در قرا و دیه‌ها به زراعت و فلاحت اشتغال می‌ورزیدند.» (قاموس‌الاعلام ترکی) تا صد سال پیش تاجیک به هویت غیرقومی پارسی/دری‌زبان شهرنشین مترادف گردید. امروز سازمان جاشوا پراجیکت (تعداد احتمالی تاجک‌های عرب‌نسب) در افغانستان را ۱۸ هزار و در تاجکستان ۱۴۰۰ تخمین می‌کند.

https://joshuaproject.net/people_groups/۱۵۲۰۲

هویت‌سازی استالینیزم در رقابت با فاشیزم:

بعد از سقوط روسیه تزاری مقاومت‌های آزادی‌خواهانه مردم آسیای میانه به سرگردگی راد مردانی چون امین فرغانه، ابراهیم بیک لقی و دیگران در مقابل سلطه استعماری روس‌ها آغاز گردید. بلشویک‌ها در تناقض با شعار کمونیستی «ناجیان زحمت‌کشان جهان» مقاومت‌های

آزادی‌خواهی مسلمانان آسیای میانه را به شدت سرکوب کردند و با نیرنگ خاص جمهوریت‌های مصنوعی را عمداً با هویت‌های قومی مختلط تشکیل دادند تا هم از تمرکز قدرت قومی نژادی و هم از برگشت به دوران خانات و نظام‌های سنتی جلوگیری کرده باشند و هم مستعمرات روسیه تزاری را به نام جمهوریت‌های قومی اتحاد جمهوریت‌های شوروی زیر یوغ مسکو نگه دارند. زمانی که در ۱۹۲۴ خواستند به اساس هویت قومی جمهوریت‌های مصنوعی بسازند، برای تاجیک‌های سمرقند و بخارا به سبب نداشتن هویت قومی هیچ جمهوری‌ی نساختند. در نتیجه اعتراضات و کوشش‌های تاجکان نامور چون صدرالدین عینی و باباجان غفوروف بلاخره روس‌ها حاضر شدند به هویت غیرقبیله‌ای تاجیک رنگ سیاسی داده آن را به سطح هویت ملی ارتقا بدهند، ولی چون از یک‌طرف اکثریت تاجیکان سمرقند و بخارا از قبل رسماً اوزبیک شناخته شده بودند و از طرف دیگر اکثر گروه‌های آریایی‌نژاد در جنوب اوزبیکستان آن وقت بی‌سرنوشت مانده بودند، روس‌ها در سال ۱۹۲۹ جمهوری‌ی به نام ملت تاجکستان ساختند که اکثر باشندگان آن تاجک نبودند. «زمانی که شوروی‌ها خُجند را جز تاجکستان ساختند نام تاجک به‌حیث نام ملت تاجک بر همهٔ مردمان منطقه اطلاق شد.» (دایرة‌المعارف ایرانیکه) روس‌ها اقوام آریایی دروازی، کلابی، روشانی، شغنایی، یغنابی، تنغوری یا تانگشیوی غلچه یا غرچه را رسماً تاجک قلمداد کردند. (مراجعه شود به آثار بشرشناس شهیر روسی واسیلی بارتولد:

Vasily Vladimirovich Bartold, "Tadžiki. Istoricheskii ocherk" [The Tajiks: a historical sketch] in *Sočinenie* II, ۱, Moscow, ۱۹۶۳, pp. ۴۵۱-۶۸.)

همچنان مراجعه شود به اثر:

Simone Beck & Daniela Beyer. A Sociolinguistic Assessment of the Darwāzi Speech Variety in Afghanistan

<https://journals.dartmouth.edu/cgi-bin/WebObjects/Journals.woa/1/xmlpage/1/article/396?htmlOnce=y>

S

نام روسیه تزاری/ شوروی/ فدرالی مترادف است با توسعه طلبی که همیشه به قیمت غصب اراضی همسایگانش تمام شده. تهاجم فعلی بالای اوکراین یک روند مکرر تاریخ روسیه است، نه استثناء.

همان طور که روس‌ها در سال ۱۹۴۶ قبل از خروج از ایران امروزی جمهوری مهاباد «کوماری کوردستان» و حکومت خودمختار آذربایجان را تشکیل دادند، آنها همچنان قبل از خروج قشون

سرخ از افغانستان خواستند طرح هویت سازی مشابه به تاجکستان را در افغانستان پیاده کنند. در نتیجه این کوشش احمدشاه مسعود به اثر تشویق یولی و رانتسوف؛ سفیر شوروی در کابل و جنرال وارینیکف برای یک نظام فدرالی با آنها به موافقت رسید و ماده اول پیشنهاد آنها به صراحت از «ایجاد منطقه خودمختار برای تاجک ها در چارچوب افغانستان واحد» و «خودگردانی» آن صحبت کرد. (به مقالات صاحب نظر مرادی و «توفان در افغانستان» اثر جنرال لیاخوفسکی مراجعه شود.)

در مرحله اول این طرح روس ها با استفاده از تعامل دیوان و دفتر احصاییه دولت افغانستان که هویت های مختلط شهری یا ناشناس را معمولاً در تذکره ها تاجک می نوشتند استفاده کرده اصطلاح «تاجک» با املاي معمول تاجکستان را به منظور خودمختاری منطقه خودمختار تاجک های افغانستان سیاسی ساختند. در مرحله دوم گسترش اطلاق کلمه تاجک به همه پارسی زبانان افغانستان، به استثنای هزاره ها شکل گرفت.

به این ترتیب بازی هویت سازی سیاسی از شمال رود آمو به جنوب آمو سرایت کرد و هویت زبانی و شهری تاجک همانند تاجکستان در سطح هویت ملی و به خصوص در رقابت با هویت پشتون جا گرفت. برای اینکه رقابت پشتون و تاجک در تساوی قرار گیرد از اکثریت (نسبی و مطلق) پشتون ها، حتی از هویت سیاسی «افغان»، که آن را عمداً به سبب غلط مصطلح عام معادل پشتون خواندند انکار کردند و خلاف منطق ریاضیات افغانستان را کشور اقلیت های بدون اکثریت خواندند و این ذهنیت را در حیطه دفاع از حقوق اقلیت ها مطرح و تشویق کردند که منتج به فزونی بیش از حد تنش های سیاسی میان پشتون و تاجک گردید.

برای پیاده کردن این برنامه در احصاییه و توزیع تذکره های نفوس دوران حکومت استاد ربانی بیش از ۱۵ درصد نفوس اقلیت های زبانی افغانستان به شمول وانیزی، وزیر، پامیری، یزغلامی، واخی، خوفی، زیباکی، تانگشیوی، اشکاشمی، روشانی، سریکولی، شغنی/شغنانی، سنگلیچی، مونجی، اورموری (اور مری)، پراچی و ... را تاجیک قلمداد کردند که فیصدی «رسمی» تاجیک های افغانستان را به یک بارگی چند برابر نشان دادند. برای به کرسی نشاندن این جعل با «چالاکی» ارقام و احصاییه نفوس سابق را که برای سالیان متمادی معیار موثق اخذ مالیات در کشور بود جعل کاری حکومت های سابق قلمداد کردند.

همزمان با تخطی از این اصل که «هر تاجک پارسی زبان است، ولی هر پارسی زبان لزوماً تاجک نیست» روایات سیاسی دوره استاد ربانی کلمه تاجک را معادل و مترادف اصطلاح «پارسی زبان» به کار بردند بدون هیچ توجه به این واقعیت که تکلم به زبان پارسی/دري می تواند نشانه زبان مادری باشد، یا نماد هویت نژادی، یا همنوایی با رسم زبان دربار و بازار و دیوان

و دفتر، یا ضرورت تطابق با محیط زیست و کار تعدادی پشتون‌ها، اوزبک‌ها، نورستانی‌ها و ... پارسی‌زبان شده اند، ولی هویت شان تاجک نیست. تاجکان افراطی بر سر قدرت مصمم بودند به هر وسیله ممکن فیصدی تاجکان/پارسی‌گویان را بیشتر نشان بدهند تا ضرورت برای ایجاد فدرالیزم و تجزیه افغانستان را مستدل نشان دهند.

از اینجاست که کوشش برای ایجاد نظام فدرالی هم بر بنیاد ناقص و متناقض هویت زبانی بنا نهاده شده و هم این طرح استالینی/هیتلری در واقع برنامه تجزیه افغانستان زیر نقاب فدرالیزم است.

خلاصه کلام:

خیر و ثواب مردم ستم دیده افغانستان در خواهری و برادری و برابری است، نه در تفوق گرایی خیال‌پرورانه که سیاست مداران آن را بر شاخ آهو آویخته اند. وجیه اخلاقی همه مردم افغانستان است که انسانیت خود را از هر هویت قومی، زبانی، مذهبی و منطقه ای دیگر بیشتر احترام بگذارند و فریب شعبده بازان قمارخانه سیاست را نخورند.

در صنف اول مکتب/مدرسه آموختیم که جمع آسان تر از تقسیم است. در صنف آخر تحصیل باید پی برده باشیم که اتحاد مردم در «جمع قدرت» آسان تر است تا در «تقسیم قدرت» از راه تجزیه کشور. بازی با سر

پایان